



مجله مهر

شماره ۴ زمستان ۱۳۴۳

سال دهم

مجید موفر

مرد حق
و مکتب تشیع

بمناسبت چهارمین سال درگذشت پیشوای شیعیان
آیه الله حاج حسین آقا بروجردی

آزادگان را گران آید که به زور و زرتن در دهند و در برابر زاری و خاری سر تسلیم
فرود آرند .

نزاع میان حق و باطل بود ، میان داد و بیدادگری ، یکرنگی و نیرنگبازی ، پاکی و
پلیدی ، نور و ظلمت ، فضیلت و رذیلت ، حکومت الهی و سلطنت شیطانیه .

معاویه بر آن سربود که بساط سلطنت ستمگری را بگستراند و نهال فرعونیت را بیوراند
و دم از دوران فراعنه و قیصره و اکاسره زند . معاویه با روح پرفتنوح اسلام و آئین قرآن

بیگانه بود و جز سیادت عرب و برتری تژادسامی مفهومی ادراک نمی کرد .

اما علی عالی ، عالم اعلی را عیان میدید :

« لو كشف الغطاء ما ازدادت يقيننا »

« لم اعد رباً لم اراه »

چشم دل باز کن که جان بینی
گر به اقلیم عشق روی آری
آنچه بیند دلت ، همان خواهد
وانچه خواهد دلت همان بینی

و دنیای دوران موهون و موهوم میانگاشت :

« ان دنيا كم هذه اهون عندي من عطسة غنر »

بل بر بهشت برین نیز چشم طمع نداشت :

ماعدتک خوفاً من نارك ولاشوقاً الى جنتک ولكن رأيتک اهل الالعبادة فعبدتک

وین دو - علی و معاویه - در دو قطب متضاد و مختلف قرار داشتند : قطب دنیای

باقی و فانی ، نعیم و جحیم .

« بینهم ما برزخ لایبغیان »

دیو چو بیرون رود ، فرشته در آید .

معاویه بفرمان عثمان براستان شام دست یافت و شام را بشامگاه شور و شرو زجر و قهر
مبدل ساخت .

چون زمام مهام کشور اسلام بکف با کفایت علی سپرده شد و حق بحقدار رسید ،

فرمان بعزل معاویه داد : آب رحمت با آتش قهر در نیامیزد .

پس نزاع برخاست :

نزاع بین دوتن نبود ! از جنبه شخصی بدور بود ، بلکه نزاع بین دو مسلک و دو مرام متضاد

بود ، بین نحوه حکومت و روش سلطنت بود ، بین آزادی و استبداد بود .

علی پرورده نور احمدی و آئین محمدی بود .

روزی که قریش از نهضت محمدی بیمناک شدند خواستند حضرتش را با تطمیع و

تهدید از دعوت حق بازدارند . او فرمود : « اگر خورشید را در یک کف و ماه را در کف دیگرم

بگذارید بخدای کعبه سوگند که دست از دعوت حق باز ندارم » .

بنده عشقم و از هر دو جهان آزادم

خورشید حقیقت وقتی که از افق قلبی طلوع کند و انوار لایزال حق بر آن تابیدن گیرد .

نوری از بنده خاکسی ساطع گردد که بر تمام ذرات هستی پرتو افکند تا آنگاه که بکانون مهر

و محبت و صفا و وفا و آزادی و وارستگی مبدل گردد .

نور محمدی چون تابیدن گرفت پس تاریکیها بهزیمت رفت ، چه حقیقت یزدانی که

از فراز منار توحید وجود یک برگزیده و برانگیخته الهی باقطار عالم پرتو افکند ، آنانکه

در پرتو این روشنائی خیره کننده قرار گیرند خواه ناخواه بر حسب استعداد خویش از آن

بهره برند .

باران که در لطافت طبعش خلاف نیست در باغ لاله روید و در شورزار خس
 علی و معاویه هر دو در پرتو خورشید تعالیم احمدی قرار گرفتند ولی از وجودی وجود
 علی عالی درختی تناور قد برافراشت که مثال اعلائی کلمه طیبه گردید : «اصلها ثابت و فرعها
 فی السماء» .

و از معاویه خاربنسی برخاست که «اجتنبت من فوق الارض ولاله من قرار»
 وجود علی منشاء ظهور و بروز همگی فضائل عالی انسانیت بود : علی سرخیل مکتب
 آزادگان و رادمردان جهان و شیریشه توحید و شمشیر بران عدالت و پیشوای عالم بشریت بود.
 دست تقدیر لوی دفاع از حق و حقانیت و کمال معنوی بشریت را بدست او سپرده بود، علی شهر علم
 ازلی بود :

«انا مدینه العلم و علی بابها»

و زبان و بیان و بنانش کلید گنجینه خزان معرفت الهی بود و فیض وجودش زبانه
 ترازوی حق و عدالت بود :

تو ترازوی احد خور بوده ای بلزبانۀ هر ترازو بوده ای

او درپاکی و تابناکی و کمال معرفت الهی بحدی بود که با دست داشتن بخزان بیت
 المال مسلمین از بس وصله بلباس خویش میزداز وصال شرمنده بود و کفش پاره خویش را
 بسطنت فریبنده جهان گذران معاوضه نمی نمود . در رعایت تساوی حقوق بین کلیه مردان اسلام
 در آن مرتبه جای داشت که لقمه اضافی نانی از بیت المال از برادر خود «عقیل» دریغ میکرد و
 برای عاریه گرفتن دست بندی از خزان بیت المال دختر خویش را بقطع دست تهدید میکرد
 و از سوزاندن دمی از چراغ بیت المال در پذیرائی خصوصی خودداری می فرمود . در رعایت عدالت و
 عبادت تا بدانجا پیش راند که در محراب شهادت رسید و در آن دم واپسین این فاجعه را با لسان «فرت
 و رب الکعبه» خوش آمد گفت .

علی یکتا پیشوای حق پرستان بود و تا بدان مرحله در کمال انسانیت و توحید بالا رفت
 که گروهی از غلاة مقام الوهیت را بدو نسبت دهند .

رو می ، نشد از سر علی کس آگاه زیرا که نشد کس آگه از سراله
 يك ممکن و اینهمه صفات واجب لاحول ولا قوة الا بالله

در مسند حکمرانی حکیمی بود فرزانه، و در میدان کارزار دلاوری بود یگانه و در
 رأفت و عطاوت رحیمی بود در لطافت بمثال باران : با آنکه خونی خویش را از پیش می شناخت ،
 با او با لطف سخن میراند .

من چنان مردم که بر خونی خویش نوش لطف من نشد از قهر بیش
 کرد آگه آن رسول از وحی دوست که هلاکم عاقبت بر دست اوست
 من همی گویم چو مرگ من زتست با قضا من چون توانم حیل جست

و این داستان ، شگفت انطباقی است مرارده فرد و اراده ازلی را :

شیر حق را دهن مطهر از دغل
 زود شمشیری بر آورد و شافت
 افتخار هر نبی و هر ولسی
 کرد او اندر غزایش کاهلی
 و ز نمودن عفو و رحمت بی محل
 از چه افکندی ، مرا بگذاشتی ؟
 آب علمت خاک ما را پاک کرد
 اژدهارا دست دادن راه نیست !
 بندهٔ حقم ، نه مامور تم
 فعل من بر دین من باشد گواہ
 غیر حق را من عدم انگاشتم
 آستین بر دامن حق بسته‌ام

از علی آموز اخلاص عمل
 در غزا بر پهلوانی دست یافت
 او خدو انداخت بر روی علی
 در زمان انداخت شمشیر آن علی
 گشت حیران آن مبارز زین عمل
 گفت : بر من تیغ قهر افراشتی
 تیغ حلمت جان ما را چاک کرد
 در محل قهر ، این رحمت ز چیست ؟
 گفت : من تیغ از بی حق میزنم
 شیر حقم ، نیستم شیر هوا
 رخت خود را من زره برداشتم
 ز اجتهاد و از تحری رسته‌ام

شیعیان را چنین برگزیده‌ای پیشواست .

«شیعه» یعنی متابعه، مطاوعه، موالاه، دوستداران و پیروان مکتب علی و فرزندان او
 شیعه نامند . این واژه از زمان حضرت ختمی مرتبت مصطلح بوده :

«وان من شیعتہ لابرہیم» سوره والصفات
 «فاستغاثہ الذی من شیعتہ علی الذی من عدوہ سورہ القمصن»

از جمله پیروان قرآن که ۶۵۳۳۰۰۰۰۰ تخمین زده شده‌اند (۱) یکصد ملیون اهل
 تشیع باشند : از اثنی عشری تا اسماعیلیه و زیدیه و علویه ، و مهدیه و فاطمیه و دروزیها ...

در این میان ، تنها ملت ایران است که تشیع را برسمیت برگزیده و حب علی را در
 دل و جان میپروراند ایرانی نجیب زاده و آزاده است و زادمردان را دوست میدارد :
 «جوانمردان-فتیان» آن گروه ایرانیانی بودند که ذکر دلاوری و جوانمردی و آزادی و بی
 باکیشان در افواج افتاد و صیت شهرتشان در بسط زمین منتشر گشت .

این قوم یک صد ملیونی را سنی است بس نیکو .

از آنجمله است سنت برگزیدن پیشوا و رهبری خردمند و پرهیزگار برای تمثیت امور
 معادی و معاشی طرفه آنکه حقیقت کمال انسانیت را در دو کلمه خلاصه نموده‌اند و آنرا در پیشوای
 روحانی خود جستند و میجویند . چه کلامی شگفت و چه بیانی رسا که پیشوای شیعیان باید
 «اعلم و اتقا» ی عصر خود باشد .

آیة الله حاج آقا حسین طباطبائی بروجردی که اینک چهارمین سال رحلتش بر گذار
 میشود ، آخرین رهبر عالیقدر شیعیان بود . از همین جهت بر رهبری برگزیده شد که داناترین
 مرد و پاکدامن ترین فرد عصر خود بود .

مرحوم بروجردی بصفتی بس پسندیده منتصف بود و بکارهای بس نادر و کم سابقه دل
 بست . علاوه بر کارهای علمی که داشت و خود از اعلم علمای عصر خویش بشمار بود و علاوه بر
 تالیفات و تصنیفات و شروح و تفاسیری که برشته تحریر کشید ، دامنه عملیات را از محدوده

۱- طبق تحقیقاتی که دانشگاه پنسلوانیا بعمل آورده و در نشریه رسمی خود منتشر ساخته .

ایران و اسلام فراتر بسط داد: حوزه‌های دانشگاهی روحانی قم را گسترش بخشید و مبلغینی تربیت فرمود و برای ارشاد و دستگیری بچهار گوشه جهان - آسیا، اروپا، آفریقا، امریکا - گسیل داشت و حتی بساختن مساجد در درون و بیرون مرز اسلام مبادرت ورزید: مسجدی را که در هامبورگ پی افکنده نمونه از وسعت نظرش و مسجد عظیم و باشکوهی را که در قم بنا نموده مظهر ایمان قوی و همت بلند و فکرارجمندش بشمار است. این مسجد در نوع خود در ایران بل در خاورمیانه از لحاظ عظمت و زیبایی بی نظیر است و آنرا بدین مناسبت «مسجد اعظم» نامند. توام با این مسجد کتابخانه‌ای را تاسیس نموده و در اختیار طلاب گذارد که به «کتابخانه مسجد اعظم» معروف است. و نیز در تاسیس و تکمیل سایر مساجد و مدارس و کتابخانه‌ها در شهر های دیگر همت گمارد همچنین برای مزید آسایش و امنیت خاطر طلاب علوم دینی ساختمانهایی برای سکونت آنها ساخته و کمک هزینه‌هایی برای آنها مقرر فرمودند.

و دیگر باقیات صالحاتی که از خود گذاشت و گذشت بدین قرار است:

خلل پذیر بود هر بنا که میبینی
مگر بنای محبت که خالی از خلل است

۱- حاشیه کفایه .

۲- حواشی بر عروالوثقی ۳- یکدوره قعد کامل از طهارت تادیبات ۴- حواشی بر کتاب فهرست شیخ منتخب‌الدین رازی - ۵- حاشیبر نهابه شیخ ۶- حواشی بر کتاب مبسوط شیخ طوسی ۷- تجرید اساتید کتاب کافی ۸- بیوت الشیعه ۹- اسانید کتاب سن لایحضر ۱۰- رجال کثر ۱۱- اسناد کتاب استبصار ۱۲- اسناد کتاب خصال صدوق ۱۳- اسناد کتاب امالی ۱۴ - اسناد کتاب فهرست تسع ۱۵- اسناد فهرست شیخ ۱۶- اسناد علل الشرایع .

و نیز عددهای از کتب خطی را بچاپ رساند و حتی در موردی برای استنساخ و طبع کتاب خطی باستان قدس مشرف شد که از کتابخانه آستانه نسخه خطی را بدست آورد .

آیه‌الله بروجردی در رفوع اختلاف بین فرق اسلامی و در تالیف قلوب قاطبه مسلمین عنایت بلیغ مبذول میفرمود: «دارالتقرب بین المذاهب الاسلامیه» که برای هم‌آهنگی بین رهبران مذاهب مختلف و متفکران عالم اسلام بوجود آمده و نامش دال بر معنی آنست با علاقه و آفری تقویت میفرمود . با مرحوم علامه شیخ شلتوت و سایر اعضاء برجسته «تقرب» رابطه و مکاتبه مرتب داشت . بویژه به آقای محمد تقی قمی دبیر کل «تقرب» که عضو عالی مقام ایرانی این موسسه جهان اسلام است آقدر دل بستگی داشت که هنگامی که در بستر بیماری آرا میده بود هر گاه بهوش می‌آمد یادی از آقای قمی مینمود و تقویت برنامه «تقرب» را تاکید و توصیه میفرمود .

آیه‌الله از پدری عالم و متقی بوجود آمده بود . بهاء صفر سال ۱۲۹۶ هجری قمری در شهر بروجرد متولد شد آیه‌الله در حرز تربیت چنین پدری پرورش یافته بود و برای ادامه تحصیلات عالی به حوزه های علمی قم و نجف و اصفهان مراجعه فرمود .

آیه‌الله بروجردی در نجف اشرف بحوزه درس آخوند ملا محمد کاظم خراسانی پیوسته و مدت ده سال از فیض محضر ابرکت آن علامه استفاده میفرمود . همچنین در حوزه درس آیه‌الله

شریعت اصفهانی که از مفاخر جامعه علمی شیعه بود حضور مییافت و به تکمیل فقه و علم رجال و دیگر علوم همت میگماشت .

در سال ۱۳۲۸ هجری به بر وجود مراجعت فرمود و مرجع تقلید هم میهنان خود قرار گرفت و مدت سی و سه سال در آنجا راجل اقامت افکند و ریاست و مرجعیت داشت در مسجد معروف به «مسجد سید جوان» که خود بنا فرموده بود تدریس مینمود و در ماه مبارک رمضان به منبر میرفت و عامه مردم را از مواظب خود بهره مند میساخت .

قم مدفن حضرت معصومه خواهر امام هشتم است و یکی از امکنه مقدسه و زیارتگاه شیعیان جهان و نیز آرامگاه بسیاری از سلاطین ایران و رجال علم و ادب و رواة و محدثین می باشد . این شهر مقدس و تاریخی پس از دوران صفویه باردیگر مقام و موقعیت سابق خود را باز یافت و مورد توجه جامعه شیعیان ایران و جهانیان قرار گرفت و این تجدید اهمیت از یمین برکت این سید جلیل القدر بود .

آیتالله مسلماً از فحول علمای عصر خود بشمار است و در فضیلت و تقوا و ارشاد و رهبری در روزگار خود کم نظیر بود از همین جهت بود که معاصرین قدر او را میدانستند و مورد اکرام و احترام همگانی قرار دشت .

اینک بمناسبت چهارمین سال درگذشت این علامد جلیل القدر عالم تشیع سوگواراست و ما لازم دانستیم بدین وسیله یادی از آن خلد آشیان بنمائیم .

هر گر نمیرد آنکه دلش زنده شد بعشق ثبت است در جریده عالم دوام ما

oo

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
سراب هستی
رتال جامع علوم انسانی

دکتر صفا

آن عمر رفته را بکجا جستجو کنم
چون گردش سپهر بلند آرزو کنم
با وی حدیث خواهش دل مویمو کنم
گر روزگار امان دهم گفتو گو کنم
پیشش دمی حکایت سنگ و سبو کنم
چون با جهان و هرچه دراو هست خو کنم
زی آشیان قدس دگر باره رو کنم
فارغ شوم ز خویشان و یاد او کنم
هامبورگ چهارم اسفند ۱۳۴۱

سهل است اینکه ملک جهان آرزو کنم
با شهپیر شکسته درین گوشه قفس
عهد شباب بین که نیاید تا دمی
یاران کجاست اهل دلی کز شتاب عمر
وزاین سراب هستی در وادی عدم
من کز جهان و هرچه دراو هست فارغم
از آشیان قدسم و بخت ار مدد کند
گمنام اگر فریب امل فرصتی دهد